

مرگ به مثابه ابژه آلوده

خوانش اشعار فریدون مشیری با رویکرد ژولیا کریستوا

حسین جودوی * 

چکیده:

این پژوهش به تحلیل بازنمایی مرگ در اشعار فریدون مشیری با تکیه بر نظریه «آلوده‌انگاری» ژولیا کریستوا می‌پردازد. هدف اصلی، کشف چگونگی بازنمایی مرگ به مثابه یک «ابژه آلوده» در شعر مشیری و تحلیل مکانیزم‌های دفاعی و زیبایی‌شناختی مورد استفاده شاعر برای مواجهه با اضطراب وجودی ناشی از آن است. روش تحقیق، تحلیل محتوای کیفی اشعار برگزیده مشیری با محوریت مضامین مرگ، در چارچوب مفهومی نظریه کریستوا است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد مرگ در اشعار مشیری به طرز بارزی ویژگی‌های ابژه آلوده کریستوایی را داراست: (۱) مرگ هم‌زمان به عنوان تهدیدی هولناک و راه‌هایی تصویر می‌شود. (۲) مرگ، مرزهای بدن، هویت، حیات/مemat و درون/بیرون را نقض می‌کند. (۳) مرگ به حضوری آشنا و جدایی‌ناپذیر در روان شاعر تبدیل می‌شود. مشیری برای مواجهه با اضطراب مرگ، از مکانیزم‌های دفاعی نمادین و زیبایی‌شناختی بهره می‌برد: زیباسازی مرگ، خلق مناسک تخیلی و بازگشت به امر نشانه‌ای. در مجموع چنین می‌توان نتیجه گرفت که نظریه آلوده‌انگاری کریستوا، ابزاری قدرتمند برای گشودن لایه‌های روانشناختی، وجودی و زیبایی‌شناختی عمیق مواجهه فریدون مشیری با مرگ است و نشان می‌دهد شعر او چگونه با نقاب زدن امر هراس‌انگیز در پوشش نماد و زیبایی، امکان زیستن با اضطراب مرگ را فراهم می‌آورد.

واژه‌های کلیدی: ژولیا کریستوا، ابژه آلوده، مرگ، ادبیات معاصر، فریدون مشیری.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان،

Joudavi.h@gmail.com

۱- مقدمه

«مرگ» به مثابه یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم وجودی انسان، همواره جایگاه محوری در ادبیات جهان داشته و شاعران و نویسندگان با رویکردهای گوناگون به بازنمایی و تأمل در باب آن پرداخته‌اند. فریدون مشیری (۱۳۷۹-۱۳۰۵)، از شاعران معاصر ایران، در گستره وسیع اشعار خود، با حساسیتی کم‌مانند و تصاویری ملموس و گاه هولناک، به کاوش در ژرفای این پدیده مرموز پرداخته است. اما پرسش اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان رویکرد مشیری به مرگ را در چارچوب نظری نوینی تحلیل کرد که گسست از خوانش‌های متعارف فلسفی یا عرفانی را ممکن سازد؟

بیان مسأله از این واقعیت نشأت می‌گیرد که علی‌رغم فراوانی اشعار مرتبط با مرگ در دیوان مشیری، پژوهش‌های نظام‌مندی که با بهره‌گیری از نظریه‌های نوین به تحلیل این مهم پرداخته باشند، اندک است. ضرورت این پژوهش در پر کردن این خلأ نظری و ارائه خوانشی تازه از اشعار مشیری با تکیه بر نظریه «آلوده‌انگاری» (Abjection) ژولیا کریستوا (Julia Kristeva)، فیلسوف، روانکاو و نشانه‌شناس برجسته بلغاری-فرانسوی نهفته است. دلیل انتخاب مرگ به عنوان کانون ابژه آلوده در این پژوهش، فراوانی، تنوع و عمق تصاویر مرتبط با مرگ در اشعار مشیری و قابلیت بی‌بدیل نظریه کریستوا در تحلیل پارادوکس‌های عاطفی (ترس/اشتیاق، انزجار/جذابیت) و مکانیزم‌های دفاعی (زیباسازی، مناسک) در مواجهه شاعرانه با این پدیده است.

مسأله اصلی آن است که در دیوان مشیری، مرگ صرفاً یک مضمون انتزاعی یا عرفانی نیست، بلکه به مثابه «ابژه آلوده‌ای» بازنمایی می‌شود که هم‌زمان دارای دو وجه متضاد است: از یک سو، مایه انزجار، هراس و تهدیدی برای تمامیت هویت و نظم نمادین به‌شمار می‌رود و از سوی دیگر، در قالبی جذاب، رهایی‌بخش و حامل آرامش و وحدت گمشده نمود می‌یابد. این دوگانگی بنیادین، شعر مشیری را به فضایی ممتاز برای بررسی چگونگی کارکرد مکانیزم‌های دفاعی سوژه در مواجهه با اضطراب ناشی از فناپذیری تبدیل کرده است. بر این اساس، مسأله پژوهش در سه محور اصلی قابل صورت‌بندی است:

نخست آنکه مرگ در اشعار مشیری چگونه به عنوان ابژه آلوده‌ای پارادوکسیکال بازنمایی می‌شود؛ به گونه‌ای که هم‌زمان ویژگی‌های دافعه‌آمیز و جاذبه‌آمیز را در خود جمع دارد و سوژه

را در وضعیتی تعلیق‌آمیز میان طرد و جذب نگه می‌دارد. دوم آنکه شاعر برای مواجهه با اضطراب برخاسته از این ابژه آلوده، از چه مکانیزم‌های دفاعی نمادین و زیبایی‌شناختی‌ای بهره می‌گیرد. سوم آنکه آیا می‌توان پیوند مرگ با وحدت گمشده یا رهایی از انفصال سوژه در اشعار مشیری را ذیل مفهوم کریستوایی «بازگشت به امر نشانه‌ای» و «کورا» تبیین کرد؛ بدین معنا که مرگ در شعر او نه تنها پایان حیات، بلکه نویدبخش بازگشت به فضای پیشازبانی هم‌جوشی با مادر و رهایی از تنهایی وجودی برآمده از نظم نمادین است.

۱-۱- پیشینه پژوهش

فلاح در پژوهشی با نام «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی» (۱۳۸۷)، به بررسی مرگ در آثار مختلف ادبیات فارسی پرداخته است. در «بررسی آرمان‌شهر در اشعار فریدون مشیری» (۱۳۹۰)، احدی و زمانی به ارائه تصویری روشن و شفاف از آرمان‌شهر شاعر پرداخته‌اند. نوروزی داودخانی در مقاله «معانی، تصاویر و تعبیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی» (۱۳۹۱)، به تعارض میان نگاه سپهری و توللی به مرگ پرداخته‌اند که یکی به آن از منظری خوش‌بینانه می‌نگرد و دیگری از آن به‌عنوان چهره‌ای ناپسند یاد می‌کند. فروغی و رضایی در پژوهشی با نام «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران» (۱۳۹۲)، به نظرگاه‌های مثبت و منفی شاعران شاخص معاصر به صورت کلی نسبت به مفهوم مرگ پرداخته‌اند. حسام‌پور و همکاران در مقاله «مرگ و مرگ‌اندیشی در اشعار اخوان ثالث، شاملو و فروغ فرخزاد» (۱۳۹۴)، به مفهوم مرگ از منظر سه چهره شاخص ادبیات معاصر پرداخته‌اند که هر یک جهان‌بینی مخصوص به خود را دارند و این در تمایز نگاه آنان به مرگ نمود مشخصی می‌یابد. در پژوهشی با نام «بررسی داستان سیاوش بر اساس نظریه آلوده‌انگاری» ژولیا کریستوا» (۱۳۹۶)، علّامی و باباشاهی، ماجراهای میان سیاوش و سودابه را از منظر آلوده‌انگاری کریستوا مورد تحلیل قرار داده‌اند. زمانی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل اسطوره‌ای-بینامتنی رمان حیرانی بر اساس نظریه آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا» (۱۳۹۸)، رمان حیرانی از محمدعلی سجادی را طبق نظریه مورد بحث از ژولیا کریستوا تفسیر و تبیین کرده است. محمودی و طغیانی در مقاله «واکاوی نگاه‌ها به مرگ در غزل معاصر (از «تقدیر مصنوع» تا «مرگ سرخ»، مرگ‌اندوهی، مرگ‌طلبی و مرگ-هراسی» (۱۳۹۹)، به فضای مرگ‌زده شعر معاصر که متأثر از رمانتیسم است پرداخته‌اند. نژادمحمد در «تحلیل شکل‌گیری سازه‌های «نشانه‌ای و نمادین» در داستان خانه ادریسی‌ها نوشته غزاله